



(چگونه تغییر نکنیم!)



دکتر عبدالعظیم کریمی

سرشناسه: کریمی، عبدالعظیم، ۱۳۴۴-
 عنوان و نام پدیدآور: تربیت در آینه‌ی تأویل خویش: چگونه تغییر
 نکنیم/ عبدالعظیم کریمی.
 مشخصات نشر: تهران: وزارت آموزش و پرورش، معاونت پرورشی،
 مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۹۵.
 مشخصات ظاهری: ۱۶۸ص.
 شابک: ۳-۰۵۲-۰۰۳۹۰-۶۰۰-۹۷۸ وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 موضوع: خودسازی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام.
 موضوع: خودسازی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام -- کلمات قصار.
 موضوع: خوشبختی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام.
 شناسه افزوده: ایران. وزارت آموزش و پرورش. مؤسسه فرهنگی
 تربیت. رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۴۴۵۶/ک۲۵۰/ BP
 رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۷۳ شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۹۸۲۴۱



تربیت در آینه‌ی تأویل خویش چگونه تغییر نکند؟

نویسنده: دکتر عبدالعظیم کریمی
 ناشر: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت
 صفحه‌آرایی و طرح جلد: گروه گرافیک شرکت آوند(محمد اسدالله)
 لیتوگرافی، چاپ و صحافی: آبرنگ
 چاپ اول: ۱۳۹۵
 تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۳-۰۵۲-۰۰۳۹۰-۶۰۰-۹۷۸ ISBN 978-600-390-052-3

WWW.MONADI.ORG Email: info@monadi.org

تهران: خیابان استاد نجات‌الهی، بین چهارراه سمیه و طالقانی، کوچه بیمه، پلاک ۲۶
 تلفن فروشنده: ۸۸۹۳۱۸۵۲ تلفن بخش: ۸۸۹۹۱۲۷۲۸ شماره: ۸۸۹۴۲۹۰

قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال



گزین های آغازین
به جای پیشگفتار
مقدمه

۳۸

۵۸

۷۲

خویش را تاویل کن نی ذکر را
تاویل خویش به مثابه ی درمان خویش

- ۷۸ تاویل خویش به مثابه‌ی شناخت خویش
- ۸۶ تاویل خویش به مثابه‌ی «خودبودگی»
- ۹۴ تاویل خویش به مثابه‌ی تبدیل خویش
- ۱۲۵ تاویل خویش به مثابه‌ی تاویل کتاب الهی
- ۱۲۹ تاویل خویش به مثابه‌ی هدایت خویش
- ۱۳۲ تاویل خویش به مثابه‌ی تعلیم خویش
- ۱۳۹ تاویل خویش به مثابه‌ی تکوین خویش
- ۱۴۸ تاویل خویش به مثابه‌ی تنزیه‌ی خویش

۱۵۸

سخن در جای

۱۶۲

منابع

www.ketab.ir

به شیوه‌ای «گوهرین» ما را می‌آگاهند اما از گوهر حقیقی آن ناآگاهیم. به سخنی دیگر آنچه در نهاد خود داریم «برخاسته» از هستی ماست و هستی ما همان ادراک وجودی ماست که بی‌کتاب و بی‌اوستا ضمیرمان را روشن می‌کند. اما آنچه در «یاد» خود داریم «برساخته» از دانش دیگران است که به یادمان سپرده شده است.

در نگاهی خاستگاه‌شناسانه، این پرسش پر پیچش قابل طرح است نه منشاء و سرچشمه تاویل - و نه تغییر و تفسیر و تعبیر - چیست و چگونه می‌توان به خاستگاه درونی و زایشی آن دست یافت؟ چگونه می‌توان ادراک وجودی که برخاسته از کتاب فطرت است نایل آمد؟ پاسخ صریحی این پرسش آشکار در حکایتی کهن به شکلی موجز و بدیع رونمایی شده است؛ آنجا که به بهانه گفت و گوی بین شاگرد و استاد، راه حقیقت که همان «خودیابی» و «خودگستری» است، نشان داده می‌شود:

«جوشو» از «نانسن» پرسید: راه حقیقی کدام است؟

«نانسن» پاسخ داد: راه هر روز همین است!

«جوشو» پرسید: آیا می‌توانم آن را بیاموزم؟

- هرچه بیشتر بیاموزی، از دانایی دورتر خواهی شد!

- اگر نتوانم بیاموزم، چگونه می‌توانم آن را بشناسم؟

راه به چیزهای مرئی و به چیزهای نامرئی تعلق ندارد.

راه به چیزهای شناخته شده و به چیزهای ناشناخته تعلق ندارد.

آن را مجوی، نیاموز، و نام مبر،

«برای آنکه خودت را در آن راه بیابی، به خودت وسعت آسمانی ده؟»

طریق «رمزگشایی» از عبارت «تربیت در آینه تاویل خویش» در

همین نکته بسیار باریک و ظریف نهفته است؛ آنکه خویش را تاویل

می‌کند در حقیقت به «خوانش» نهادِ خویش مشغول می‌گردد و «کتاب وجود» را برمی‌گشاید و این «تأویل» است که دگرساز می‌شود تا انسان از آنچه به نادرستی تغییر کرده است به درستی «تأویل» گردد و «در خود بودگی» خویش مستقر گردد. این تأویل موجب می‌شود تا ما همانی شویم که از اول بوده‌ایم (تأویل خویش)، و این بزرگ‌ترین «تحول» برای تمامیت بخشیدن به خود حقیقی انسان است.

«تأویل خویش» یعنی دسترسی وجودی به ضمیر پنهان یا «نفس نامشکوف» (Undiscovered Self) که به «خودشناسی» و «خودیابی» و نهایتاً به «خودسازی» می‌انجامد.^۱

اما بلافاصله باید روشن ساخت که مراد از خودشناسی و یا تأویل خویش، «خود-آب-مان» و یا «من برساخته اجتماع (Ego) یا به تعبیر هگل، «من بازتابی» و مجازت نیست، بلکه مقصود از خود و خویشتن، همان «من ناهشیار»، «من ناب» و «من بی‌نقاب» و «بی‌نشان» است که هسته معنایی خویشتن را تشکیل می‌دهد. این هسته بنیادی که «سنگ بستر» هستی ربوبی انسان است از جنس «روح» و «گوهر الهی» است که براساس آیه «نفخت فیہ من روحی» معرّفه است. اما آنچه مانع شناخت ما از این «جان مایه درونی» می‌شود مجرعه «شناسه‌های نامربوط» به آن است که جایگزین خودشناسی شده است.

بزرگ‌ترین مانع شناخت یک چیز، شناسه‌های ما نسبت به آن چیز است. هرگاه چیزی را می‌شناسیم ناخواسته آن را نابود می‌کنیم. برای شناخت چیزها باید با آنها زندگی کرد و «تجربه زیسته» خود را با آنها حس کرد و نه آنکه به عنوان چیزی جدا و در قالب یک شیء بدان نگریست. دین و آیین نیز از این امر مستثنی نیست. برای شناخت

۱. حرک: ضمیر پنهان (نفس نامشکوف) اثر کارل گوستاو یونگ، ترجمه دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور

۲- سوره‌ی حجر، آیه ۲۹

دین باید دینی زیست و نه آنکه با کلمات و دانش آن را فرا گرفت. زیستن با دین، و دین را در خود زیستن، همان «تاویل خویش» است درحالی‌که تفسیر و تاویل دین (تاویل ذکر)، بدون تاویل خویش محو کردن و مسخ کردن آن است.

انسان فقط با «بازگشت» به گوهر وجودی خویش که همان روح الهی دمیده شده در او است به «وسعت آسمانی» دست می‌یابد. زیرا رزهای ناپیموده خویشتن به مدد پیمایش «راه خدا» تجلی و ظهور می‌یابد تاویل خویش «بی تزکیه جان» مقدور نیست. پیامد تزکیه، «نور نیت» و «روشن بینی» است.

اما آنکه بدن تاویل خویش، صرفاً به تاویل ذکر و حرف بکر می‌پردازد تا اساساً و ناهشیار، از «گوهر هشیاری» و «هوشیاری گوه‌ریز» محروم می‌شود؛ او بی آنکه خود را به خود بازگرداند در حجاب «خود دروغین» گرفتار می‌گردد.

شگفتا که انسانی که خود تغییردهنده جهان است و جهان را به تصرف و تصاحب خویش درمی‌آورد، در «تاویل خویش» عاجز است و این عجز از آنجا ناشی می‌شود که به جای تاویل خویش به تاویل ذکر و حرف بکر مشغول است؛ او به جای تغییر جهان درون به تغییر جهان بیرون نظر دارد و همین خطای راهبردی او را از تغییر خویش که همان تاویل خویش است، باز می‌دارد.

انسان در مقام تاویل خویش می‌کوشد جهان را در درون خویش تاویل کند و افزون بر تاویل جهان در خود، خود را نیز در خود تاویل می‌کند. براین اساس، انسانی که در مدار تاویل خویش می‌تند و می‌پوید از «برون بودگی» بیگانه‌ساز خارج شده و به «درون بودگی» بیگانه‌ساز تغییر تراز می‌دهد و این همان تربیت

شدن و شکوفایی بخشیدن به تمامیت خویشتن است.
 در حقیقت، مراد از «تربیت در آینه‌ی تاویل خویش»، عبور از «خودشدگی» به «خودبودگی» است، یعنی عبور از آنچه از ما نیست و ورود به آنچه از ماست. این «ورود» و «خروج»، هزینه‌ای بسیار گران دارد تا حدی که به بهای فنای خود تمام می‌شود. اما این «فناشدگی» موجب می‌شود تا انسان از بار سنگین آموخته‌های «برساخت» دیگری و دیگران رها شود و به عمق آموخته‌های نهادین خود (فطرت) نزدیک شود.

محتوای «یا»، بر ساخته‌ی آموخته‌هایی است که در طول زمان، از این و آن، و از این بنا و آنجا به عاریت گرفته شده است، اما محتوای «نهاد»، برخاسته از اینجایها، بدانناپذیر «کتاب وجود» است که به «عالم ناهشیار» و «سپهری کران» ذات و فطرت، یا به تعبیر سورن کیگارد به «سپهر الهی» انسان است.

اگر ذهن و دل آدمی از آموخته‌های عاریه‌ای پاک و صاف گردد آنگاه واقعیت هستی، همان‌گونه که هست نمایان می‌شود همچون آینه‌ای صاف و بی‌زنگار که گرچه تهی از همه چیز است اما باز بازمانده همه چیز است.

تفکر حقیقی از زمانی شکل می‌گیرد که ذهن از هرگونه شکل‌گیری، آزاد و پاک شده باشد. در چنین فضایی از پاکی و زلالیت است که وجود، آینه تمام‌نمای «حقیقت» می‌گردد و «جام جم» و «جان جهان» در آن تابیده و برملا می‌گردد. ریشه همه کژفهمی‌ها و عامل اصلی انحراف و اعوجاج تفکر در این است که ذهن زیر سیطره «ذهنیت»‌ها

۱- اشاره به شعر معروف حافظ که:

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد
 آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد

و اندیشه‌های آموخته شده گرفتار شده است. گام نخست برای رهایی از این دام پنهان، صاف شدن و پاک شدن است.
آینه‌ات دانی چرا غماز نیست

زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست

رو تو زنگار از رخ خود پاک کن

بعد از آن، آن نور را ادراک کن

هرکسی ز اندازه روشندلی

غیب را بیند به قدر صیقلی

هرک صیقل بیش کرد او بیش دید

بیشتر آمد بر او صورت پدید

مولانا، وجود انسان را به آینه ای تشبیه می کند که در صورت برگشتن به پاک‌ی او (تاویل) منعکس کننده نور حقیقت می گردد. پس به جای آموختن حرفه ی پاک، و اندوختن جملات نیک (تاویل حرف بکر) باید به سراغ پاک کردن خود، و صاف کردن ذهن خویش (تاویل خویش) رفت.

آنچه از «یادینه» انسان جلوه گر می شود همان است که از یاد انسان می رود! اما آنچه از «نهادینه» برمی خیزد و می شود سرچشمه اش زایا و پایاست و هیچ گاه از «یاد» نمی رود زیرا از یاد نیست بلکه از «نهاد» است! پس دگرگونی حقیقی زمانی رخ می دهد که آنچه در «نهادمان» است به «یادمان» آید و یا آنچه به «یادمان» است به «نهادمان» راه یابد!

معنا و فلسفه کلید واژه «ذکر» در تعالیم الهی و رسالت انبیا نیز همین است که آنچه سرچشمه اصلی است در اصل «چشمه ذکر» نهفته است؛ به اتکای این «اصل پنهان» است که قابلیت های نهفته در وجود ما آشکار می گردد تا ما به اصل خویش بازگشت کنیم (تاویل خویش). بازکاوی «نهاد»، مرهون «تاویل خویش» است که امری ناهشیار

و غیر استشعاری است، و از این رو آگاه‌بخش‌ترین و ماندگارترین نوع دانشی است که به «بینش» می‌انجامد، اما بازیابی «یاد» که امری هوشیارانه و آگاهانه است، ضعیف‌ترین و ناپایدارترین نوع دانشی است که به جای نور و روشنائی، سیاهی و تاریکی را پدید می‌آورد. «علم یاد»، «بَر بَسته» است و «علم نهاد»، «بَر رسته»؛ همچنان که در «معارف و ولد» آمده است:

«العداء و نه الانبياء»: مقصود ازین علما اولیایند و عاشقان که علم ایشان علم بر رسته است نه بر بسته...»

علم صفت انسان است. همچنان که نور صفت آفتاب است و گرمی صفت آتش، شریتمه صفت شکر، علم از دل ایشان همچون چشمه روان است چنان که می‌فرماید: «من أخلص لله أربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه» هر که خدای تعالی را چهل صباح بندگی کند چشمه‌های حکمت از دل او بر زبانش روان گردد. همه پیغمبران را این چنین جنس علم بر بسته است که شرح می‌رود. (۱۱۶۷: ۱۱). «پیامبر (ص) «امی» بود و خط نمی‌دانست نوشتن. علم او بر رسته بود نه بر بسته. امی را دو معنی باشد/ یکی از آن نویسنده بود و ناخوانده؛ و اغلب از امی این فهم کنند، اما به نزد محققان، امی آن باشد که علم او مادرزاد بود. آن چه دیگران به قلم و دست می‌نویسند او بی قلم و دست نویسد. آخر این همه از کجا آموختی؟ گفت: حق چنان است که بی معلم من گشت تعلیم کرد که: «الرحمن علم القرآن». (۱/۵۵) اگر مرا از خلق بایستی این علم آموختن به صد سال و هزار سال نتوانستی حاصل کردن، و اگر هم بیاموختمی، علم آموخته تقلیدی باشد، مقالید آن به دست من نباشد بر بسته باشد بر رسته نباشد، نقش علم باشد حقیقت علم و جان علم نباشد. همه کس بر دیوار نقش صورتی تواند کردن،

لیکن سرش باشد عقلش نباشد، چشمش باشد بینایش نباشد، دستش باشد عطااش نباشد، سینه‌اش باشد اما دل منورش نباشد و شمشیر به دستش باشد اما شمشیر گذاریش نباشد. در هر محرابی صورت قندیلی کنند اما چون شب شود یک ذره روشنایی ندهد. بر دیوار نقش درخت کنند اما چون بیفشانی، میوه ندهد^۱. این درخت فطرت اگر بارور نشود به زودی خشک می شود و آن گاه ناگزیر درخت های مصنوعی جایگزین آن می گردد که خود حجاب آن علم فطری می شود.

بر نوشته هیچ بنویسید کسی؟

یا نهاله کارد اندر مغرسی؟

«مولوی»

اما پرسش این است که چه می توان گفت در «حق» آنکه حجاب او «حق» است و دانش او - حجاب دانش او شده است؟ چنین فردی به مرتبه‌ای از حجاب ظلمانی رسیده است که انبوه دانش بیرونی، بینش درونی او را کور کرده است و حقیقت خود را در حجاب، خود دروغین اش پوشانیده است.

«حجاب میان بنده و خدای آسمان و زمین نیست، عرش و کرسی نیست. پنداشت تو و منی تو، حجاب است؛ از میان برگیر و به خدای رسیدی. (اسرار التوحید، ص ۲۳۹)؛ این حجاب همان حجاب «خود» است که مانع دیدن خویشتن اولیه (ونه خویشتن بدنی و مسخ شده) گشته و ما را از دیدن خود واقعی دور نگه داشته است.
به تعبیر حافظ:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز

و یا در جای دیگر می فرماید:

۱- به نقل از کتاب «معارف ولد»؛ به کوشش نجیب مایل هروی. صص: ۲۰۸ و ۲۰۷

حجاب راه تویی حافظ از میان بر خیز

خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود

حجاب حق، همان مُحِق دانستن «خودِ ناحق» انسان است که نخست باید از این «دیده ناحق بین» خارج شد تا «دیده حق بین» ظاهر شود. آنچه مانع دیدن حقیقت خویش می شود ریشه در خود انسان دارد تا آنجا که می توان گفت بزرگ ترین زندان انسان، ذهن انسان است و مهیب ترین دشمن انسان، نفس (خود) است.

«پناه رخص» فرمود: «اعدا عدوک نفسک التی فی جنبیک» یعنی دشمن ترین دشمنان تو نفس توست که در جنب توست». راه خروج از این «زندانِ نفسی» در «خود زندان شده»، تاویل خویشتن از طریق شکستن زندانِ خود است.

این جهاز زندان و ما زندانیان

حفره کن زندان و خود را وارهان

این «تاویل» را نه با «تغییر» و «تفسیر الفاظ و اذکار، بلکه با «تبدیل و تعمیق دیدمان» و چرخش بنیادی افکار و احوال از درون امکان پذیر است.

به تعبیر رابینسون «هیچ چیز و هیچ کس به اندازه ذهن انسان، او را محدود نمی کند! ذهن محدود، هر امر بیرونی را نیز محصور خود می کند و هر اندیشه بزرگی را نیز به قالب خود درمی آورد». محدود به خود می کند. از این روست که دین اسلام در خُلقِ عظیم پیامبر «ص» عظمت یافت... پس اصل، لفظ و کلام نیست بلکه ظرفیت و قابلیت وجودی برای پذیرش است و این پذیرش، بدون گسترش خویشتن میسر نمی شود.

۱- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۶۴

۲- پنجره های ذهن را بگشاییم. ترجمه دکتر منوچهر غیبی. بهمن ۷۷